

<https://pecritique.com/>

# دفاع اریکا چنووت از خشونت پرهیزی؛ یک استدلال ناموجه

نقد اقتصاد سیاسی  
پنجم ماه ۱۴۰۲

محمد مهدی هاتف



«از میان ۵۶۵ کارزاری که در ۱۲۰ سال گذشته آغاز و انجام گرفته‌اند، حدود ۵۱ درصد از کارزارهای خشونت‌پرهیز به موفقیت کامل دست یافته‌اند. و در مقابل ۲۶ درصد از مبارزات خشونت‌آمیز موفق بوده‌اند. با این حساب مقاومت خشونت‌پرهیز دوبرابر اثربخش‌تر از مقاومت خشونت‌آمیز بوده است» (چنووت ۲۰۲۰، ۷۴) این ادعای مشهور اریکا چنووت در سال ۲۰۲۰ است، برپایه‌ی مطالعه‌ی مفصلی که سال‌به‌سال توسعه می‌یابد. در [این مطالعه](#) و تا این‌جا کار، او و همکارانش داده‌های مرتبط با ۶۲۸ کارزار را در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۰ تا ۲۰۱۹ گردآوری کرده‌اند تا به این پرسش پاسخ گویند که شانس موفقیت کدام‌یک بیشتر است: جنبش‌های خشونت‌آمیز یا جنبش‌های خشونت‌پرهیز؟ و خب نتیجه چنان‌که در بالا آمد قویاً به نفع دسته‌ی دوم است. به این ترتیب چنووت علی‌الادعا توانسته استدلالی تجربی/استراتیژیک، و نه فلسفی/اخلاقی، به نفع خشونت‌پرهیزی در مبارزات سیاسی اقامه کند. استدلالی که در ۱۴۰۱ در ایران نیز توجه بسیاری را به خود جلب کرد؛ آخرین کتاب او، [مقاومت مدنی؛ آنچه همگان باید بدانند](#) (۲۰۲۱)، به همت م. امیری ترجمه شد و روی اینترنت قرار گرفت. در شبکه‌های مجازی و رسانه‌های فارسی، و عمدتاً از سوی هواداران خشونت‌پرهیزی، بارها به آثار او ارجاع داده شد، و حتی [خبرگزاری فارس](#) از چنووت با عنوان «زن همجنس‌بازی که تئوریسین اطلاعاتی "زن زندگی آزادی" است» یاد کرد.

البته فضل تقدم در تدوین چنین پایگاه داده‌ای با چنووت نیست (برای نمونه‌های مشابه مثلاً بنگرید به پروژه‌ی [پایگاه داده کنش جهانی خشونت‌پرهیز](#)، یا [داده‌های درگیری اوپسالا](#)). اما اهمیت کار او به‌ویژه به واسطه‌ی نتایجی است که از دل این داده‌ها استخراج کرده است. نتیجه‌ی مشهور دیگر او همان قانون ۳.۵ درصد است: مبارزاتی که تعداد شرکت‌کنندگان در آن‌ها به ۳.۵ درصد از جمعیت کل رسیده، هرگز در ایجاد تغییر با شکست مواجه نشده‌اند (چنووت ۲۰۲۱، ۱۱۴). همچنان‌که گفتم قوت کار چنووت، مثلاً در مقایسه با دفاعیه‌های فلسفی و اخلاقی از مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، مثلاً کتاب مایکل نیگلر تحت عنوان [مبانی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز](#) که آن هم سال گذشته و به‌همت فرهاد میثمی به فارسی درآمد، آن است که ظاهراً پای هیچ استدلال پیشینی، موضع‌گیری اخلاقی یا ادراک شهودی در میان نیست، و این صرفاً آمار است که از

عدم‌خشونت پشتیبانی می‌کند. چنووت حتی چنین می‌نماید که خود نیز در ابتدا از نتیجه‌ی تحقیقاتش شگفت‌زده شده بود (بی‌بی‌سی)؛ گویی اعداد و ارقام نتیجه‌ای را رقم زده‌اند که شهودات خود محقق را نیز نقض می‌کنند.

در این نوشته قصد دارم بر روش شناسی مطالعه‌ی چنووت متمرکز شوم و آن را از این منظر ارزیابی کنم؛ این‌که اصل بی‌طرفی تا چه اندازه در گردآوری و تنظیم داده‌ها رعایت شده است؟ تعمیم‌ها و نتیجه‌گیری‌های این مطالعه تا کجا از پیش‌انگاره‌های محقق مستقل‌اند؟ و نسبت میان داده‌ها و نتایج چقدر معتبر است؟ ارزیابی من در قالب سه اشکال روش‌شناسانه بر مطالعه‌ی چنووت عرضه می‌شود. و امیدم آن است که نشان دهم این مطالعه به لحاظ روش‌شناختی آسیب‌پذیر و لذا نتایج آن قابل‌مناقشه است.

## ۱- سوگیری به نفع موفقیت‌آمیز بودن جنبش‌های

### خشونت‌پرهیز

گردآوری اطلاعات مربوط به جنبش‌های قرن بیستم در اقصی‌نقاط جهان البته کار عظیمی است. اما به همان اندازه که رشک‌برانگیز است، چالش‌برانگیز نیز هست، و این نگرانی را پیش می‌کشد که آیا محقق توانسته بانک داده‌ی جامع و بی‌طرفی از کارزارها را گردآوری کند؟ در آخرین نسخه از این بانک داده‌های ۶۲۸ مورد فهرست شده‌اند، که از این میان ۳۲۵ مورد به‌عنوان کارزارهای خشونت‌پرهیز و ۳۰۳ مورد به‌عنوان کارزارهای خشونت‌آمیز شناسایی شده‌اند. تذکر این نکته بجاست که در نوشته‌های چنووت «جنبش» (movement) و «کارزار» (campaign) ظاهراً هم‌مصادق‌اند، گرچه تمایل او بیشتر به استفاده از مفهوم خوش‌تعریف‌تر کارزار است: «یعنی دنباله‌ای از تاکتیک‌ها یا رویدادهای جمعی هدفمند، پیوسته و مشاهده‌پذیر که هدفی سیاسی را دنبال می‌کنند» (چنووت و شی ۲۰۲۰، ۲). ذکر این قید نیز اهمیت دارد که او تنها کمپین‌هایی را در این مطالعه گنجانده که «دست‌کم ۱۰۰۰ نفر فعالانه در آن مشارکت کرده‌اند» (همان، ۸). گرچه او از این کارزارها با عنوان کارزارهای عمده (major) یاد می‌کند، اما به نظر می‌رسد عدد قیدشده راه را برای اندراج شمار زیادی از کمپین‌ها باز می‌کند، دست‌کم به‌مراتب بیشتر از ۶۲۸ مورد طی ۱۲۰ سال!

برای مخاطب ایرانی شاید آسان‌ترین راه برای قضاوت در خصوص جامعیت این فهرست مرور نمونه‌های ایرانی مندرج در آن باشد. از ایران ۱۱ کارزار فهرست شده‌اند: انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۰۶)، مشروطه‌ی دوم (۱۹۰۸-۱۹۰۹)، شورش حزب دموکرات کردستان ایران (۱۹۴۶-۱۹۴۵)، انقلاب ایران (۱۹۷۹-۱۹۷۷)، غائله‌ی دوم حزب دموکرات کردستان ایران (۱۹۹۶-۱۹۷۹)، فعالیت مجاهدین خلق (۲۰۰۱-۱۹۸۱)، ۱۸ تیر (۱۹۹۹)، پژاک (۲۰۱۸-۲۰۰۵)، جنبش سبز (۲۰۱۳-۲۰۰۹)، دی ۹۶ (۲۰۱۷)، و آبان ۹۸ (۲۰۱۹). پرپیداست که شمار کارزار یا جنبش‌های بالای ۱۰۰۰ نفر در تاریخ معاصر ایران به مراتب بیشتر از موارد مذکور است. لذا با قطعیت می‌توان گفت بانک داده‌ی چنووث زیرمجموعه‌ی کوچکی از موارد تحقق‌یافته است. اما آیا او دست به گزینشی جهت‌دار زده است؟ شاید این‌طور نباشد! از منظری خوش‌بینانه می‌توان اختلاف مزبور را ناشی از حساسیت محقق در خصوص داده‌ها دانست؛ مثلاً شاید کمپین‌هایی را فهرست کرده باشد که آرشیو کافی و موثقی از آنها موجود است. این خوش‌بینی به‌جا باشد یا نه، به تصور من چنین اتفاقی، سوگیری تعیین‌کننده‌ای را به نفع کارزارهای خشونت‌پرهیز رقم زده است، به این معنی که کارزارهای خشونت‌پرهیز موفق شانس بیشتری برای حضور در این فهرست داشته‌اند تا کارزارهای خشونت‌پرهیز ناموفق. برای توضیح اجازه دهید بازگردیم به بانک داده؛ چنان‌که گفته شد در این‌جا از ۶۲۸ مورد، ۳۲۵ مورد به عنوان کارزارهای خشونت‌پرهیز و ۳۰۳ مورد به‌عنوان کارزارهای خشونت‌آمیز شناسایی شده‌اند. یعنی این دو گروه تقریباً هم‌اندازه‌اند، که به دید من اتفاق عجیبی است. چرا عجیب است؟ نخست ملاک چنووث برای خشونت‌آمیز دانستن یک کارزار را مرور می‌کنیم. به تعریف او «مقاومت خشونت‌آمیز متضمن استفاده از زور برای رساندن آسیب فیزیکی به طرف مقابل یا تهدید به آسیب فیزیکی او است» (همان، ۴). و در برابر مقاومت خشونت‌پرهیز آنی است که «مستقیماً آسیب یا تهدیدی را متوجه سلامت فیزیکی رژیم، عوامل آن یا شهروندان نمی‌کند» (همان). مصادیق خشونت در اینجا اعم از خشونت مسلحانه است و «مشت، لگد، ضربه و شاید چوب یا سنگ» (چنووث ۲۰۲۱، ۱۴۶) را نیز شامل می‌شود. شاید تصور شود با این تعریف تقریباً تمام کارزارها خشونت‌آمیزاند، چه این‌که به‌سختی می‌توان کارزاری را در قرن پرشور بیستم تصور کرد که هیچ مشتی در آن ردوبدل نشده باشد. اما چنووث با توسل

مفهوم جناح خشونت‌آمیز (violent flank) می‌کوشد از چنین یک‌دست‌شدنی جلوگیری می‌کند. به باور او وجود اقداماتِ خشنِ محدود، یک کارزار را خشونت‌آمیز نمی‌کند، بلکه لازم است این اقدامات حداکثری شوند و توازن کارزار را به سمت اعمال خشونت برهم بزنند. و جالب این‌که به گفته‌ی چنووت از قضا کسری معادل ۴۰ درصد از جنبش‌های خشونت‌پرهیز دارای چنین جناح خشونت‌آمیزی بوده‌اند (۲۰۲۰). با این تعریف انتظار من این است که شمار کارزارهای خشونت‌پرهیز در فهرست چنووت به‌مراتب بیشتر از کارزارهای خشونت‌آمیز باشد، به این دلیل ساده که شکل‌گیری کارزارهای دست‌کم ۱۰۰۰ نفره عاری از خشونت، یا با جناح خشونت‌آمیز، به‌مراتب آسان‌تر و قابل‌انتظارتر از کارزارهای کلان خشونت‌بار است. درحالی‌که چنانکه دیدیم اندازه‌ی این دو مجموعه تقریباً برابر است.

حالا می‌شود گفت چنووت دست به‌گزینش جهت‌دار زده است؟ نه لزوماً برای این پدیده توضیحی وجود دارد: احتمال این‌که یک کارزار مسالمت‌آمیز ناموفق در قرن بیستم آرشیو نشده باشد، کم نیست. اما کارزارهای خشونت‌بار - چه موفق و چه ناموفق - به احتمال بسیار بیشتری آرشیو شده‌اند، چه این‌که به‌هرحال ارزش خبری بیشتری دارند. ضمن این‌که در خود کارزارهای مسالمت‌آمیز نیز احتمال آرشیو شدن کارزارهای موفق بیشتر از کارزارهای ناموفق ۱۰۰۰ نفره است. پس مادامی‌که منبع داده‌های ما آرشیو است، می‌توان انتظار داشت کارزارهای مسالمت‌آمیز ناموفق بسیاری از فهرست غایب باشند، و همین امر سوگیری محسوسی به‌نفع موفقیت‌آمیز بودن کارزارهای مسالمت‌آمیز در این پایگاه داده ایجاد می‌کند. خلاصه‌ی کلام این‌که هم‌اندازه بودن تقریبی مجموعه‌ی کارزارهای خشونت‌پرهیز و خشونت‌آمیز به نظر غریب می‌آید، و این شاهده‌ی است احتمالی برای این‌که سوگیری محسوسی نسبت به موفقیت‌آمیز بودن جنبش‌های خشونت‌پرهیز در فهرست وجود دارد. و همین سوگیری کافی است تا نرخ موفقیت این جنبش‌ها بالا رود. نتیجه این‌که نرخ‌های موفقیت چنووت احتمالاً تفاوت محسوسی با نرخ‌های موفقیت واقعی دارند.

## ۲- مشکل دوتایی کردن پیوستار خشونت

در بانک داده‌ی چنووث، کارزارها یا خشونت‌پرهیزانند یا خشونت‌آمیز. در واقع، ما با ارزش‌دهی دوتایی (۱ و ۰) به متغیر خشونت مواجهیم، و به تعبیر دیگر، کمیت پیوسته‌ی خشونت با مقادیر گسسته ارزش‌دهی شده‌اند. این کار البته در مطالعات آماری نامرسوم نیست، اما نه آن‌طور که همیشه مجاز باشد و چنان‌که خواهیم دید در مواردی مانند مورد حاضر مشکل بزرگی ایجاد می‌کند، که نتیجه‌ی مقایسه‌ای مورد بحث نیز ثمره‌ی همان مشکل است. اجازه دهید مساله را از نو طرح کنیم: مساله این بود که آیا میان سطح خشونت و میزان موفقیت کارزارها هیچ همبستگی وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال مستلزم مقایسه‌ی پیوستار خشونت با پیوستار موفقیت است. اما قابل فهم است که اطلاعات ما از کارزارها کم‌تر از آنی باشد که ترسیم چنین پیوستارهایی را ممکن کند. شاید برای غلبه بر این مشکل فقر داده است که چنووث هر دو متغیر بالا، یعنی خشونت و موفقیت، را به متغیرهایی گسسته با مقادیر دوتایی ۰ و ۱ تبدیل می‌کند. حالا آسان‌تر می‌توان به کارزارها، برحسب خشونت و موفقیت‌شان، مقادیر ۰ و ۱ نسبت داد و همبستگی مورد اشاره را استخراج کرد. اما برای این‌که نشان دهم چرا چنین ساده‌سازی‌ای نارواست اجازه دهید مثال مشابهی را از مطالعات شناختی جانوران بیاورم. یک پرسش مهم در شناخت‌شناسی جانوری این است که هوش جانوران دقیقاً تابع چه ویژگی زیست‌شناختی دیگری در آنهاست؟ (فرض کنید در خود مفهوم هوشمندی هم مناقشه‌ای نیست) برخی برای پاسخ به این پرسش، پرسش ساده‌تری را طرح می‌کنند: هوش جانوران با کدام ویژگی آنها همبسته است؟ از جمله همبستگی‌های پرترفدار در دهه‌های اخیر همبستگی میان سطح هوشمندی در جانوران و نسبت توده‌ی بدنی به توده‌ی مغزی آنهاست. یعنی اگر متغیری به نام «نسبت توده‌ی بدنی به توده‌ی مغزی» را تعریف کنیم، و جانوران را برحسب آن مرتب کنیم، الگویی که مشاهده می‌شود انطباق زیادی دارد با الگویی که از مرتب کردن جانوران برحسب میزان هوشمندی‌شان مشاهده می‌شود. حالا فرض کنید به این دو متغیر، یعنی «نسبت توده‌ی بدنی به مغزی» و «هوشمندی» مقادیر ۰ و ۱ نسبت بدهیم. با تصور متعارف از هوشمندی

احتمالاً هوش انسان (شاید به انضمام نخستی‌ها) مقدار ۱ خواهد گرفت و سایر جانوران مقدار ۰. و بدیهی است که دیگر همبستگی مزبور منتفی می‌شود، چون حالا قریب به اتفاق جانوران فاقد هوش‌اند. این مثال را آوردم تا نشان دهم دوتایی کردن مقادیر پیوسته تا چه اندازه می‌تواند جواب را تغییر دهد. اما به فرض که این تبدیل کمیت هم مجاز باشد، آیا دوتایی کردن، به‌جای چندتایی کردن ارزش‌ها، در این مورد توجیهی دارد؟ اجازه دهید ارزش خشونت را مثلاً به جای دوتایی، پنج‌تایی کنیم، یعنی کارزارها را در پنج دسته‌ی بدون خشونت، با خشونت کم، با خشونت متوسط، با خشونت نسبتاً زیاد، و با خشونت زیاد قرار دهیم. به این ترتیب احتمالاً دسته‌ی بزرگی از کارزارهایی که چنووت به‌عنوان خشونت‌پرهیز رده‌بندی کرده بود در دسته‌های میانی قرار می‌گیرد، چه این‌که به گفته‌ی او ۴۰ درصد از این جنبش‌ها دارای جناح خشونت‌آمیز بوده‌اند. و هیچ بعید نبود که نتیجه‌ی نهایی حاکی از همبستگی قوی میان موفقیت و خشونت نسبی، یعنی دسته‌های ۲ تا ۴، باشد، و نه میان موفقیت و عدم خشونت. و چنان‌که پیداست این نتیجه مصرف سیاسی به‌کل متفاوتی می‌داشت. به‌عنوان نمونه احتمالاً دیگر به کار ایرانیانی که در پاییز ۱۴۰۱ با ارجاع به این مطالعه مقابله‌ی شهروندان غیرمسلح با نیروهای مسلح را محکوم می‌کردند نمی‌آمد. چون ممکن بود حالا نرخ موفقیت کارزارهای با خشونت کم یا خشونت متوسط بیشتر از کارزارهای بدون خشونت باشد. آن وقت توصیه‌ی مبتنی بر این مطالعه دیگر نه توصیه به عدم خشونت، که توصیه به خشونت محدود می‌بود!

### ۳- گذر ناموجه از همبستگی به علیت

نتیجه‌ی مورد مناقشه‌ی چنووت را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد که «علت تفاوت در نرخ موفقیت کارزارها تفاوت در پارامتر خشونت است» و از این نتیجه تا این توصیه دیگر راهی نیست که «پس خشونت‌پرهیز باشید تا کامروا شوید». اما واقعیت این است که داده‌های گردآوری شده در این پروژه صرفاً از نتیجه‌ی فوق‌الذکر پشتیبانی نمی‌کنند. در واقع این داده‌ها همزمان و دست‌کم دو فرضیه‌ی رقیب را تأیید می‌کنند:

فرضیه‌ی ۱: خشونت‌پرهیزی علت موفقیت کارزارها است.

فرضیه‌ی ۲: خشونت‌پرهیزی و موفقیت یک کارزار هر دو معلول یک علت مشترک‌اند، مثلاً نرمش حکومت (یعنی این نرمش حکومت است که امکان خشونت‌پرهیزی و موفقیت، هر دو، را فراهم کرده است، و در مواردی که نرمش حکومت وجود ندارد، رابطه‌ی همبستگی میان خشونت‌پرهیزی و موفقیت لزوماً برقرار نیست).

به تعبیر دیگر حتی با این فرض که میان عدم خشونت و موفقیت همبستگی معنی‌داری وجود داشته باشد، هنوز نمی‌توان نتیجه گرفت خشونت‌پرهیزی «علت» موفقیت کارزارهاست. ای‌بسا هر دو معلول مشترک یک وضعیت سوم (نرمش حکومت) باشند، به‌طوریکه در غیاب آن وضعیت همبستگی مزبور نیز غایب باشد. با این حساب، توسل به فرضیه‌ی (۱)، بی‌آن‌که وضعیت فرضیه‌ی (۲) بررسی شود، یک گذر ناموجه است، چون داده‌های موجود هر دو فرضیه را به یک اندازه تأیید می‌کنند. پس برای توسل به فرضیه‌ی (۱) ناگزیریم راهی برای آزمون فرضیه‌ی (۲) پیدا کنیم. یک راه این است که همبستگی‌های میان علت مشترک و دو معلول فرضی آن را جداگانه واری می‌کنیم. این در واقع راهی است که معلوم می‌کند آیا علت مشترک مورد بحث واقعاً علت مشترک است یا نه. اگر نرمش حکومت واقعاً علت مشترک عدم خشونت و موفقیت کارزارها باشد، باید رابطه‌ی همبستگی میان نرمش حکومت و خشونت‌پرهیزی از یک سو، و نیز نرمش حکومت و موفقیت، از سوی دیگر، برقرار باشد. تنها در این حالت است که می‌شود گفت پای یک علت مشترک در میان است. و البته اگر چنین نباشد، می‌توان فرضیه‌ی (۲) را کناری نهاد و به فرضیه‌ی (۱) توسل جست (دست کم تا زمانی که فرضیه‌ی رقیب مناسبی ارائه نشود). اما شاهدهی وجود ندارد که چنووث همبستگی‌های مزبور را واری کرده باشد، و با این حساب می‌توان گفت توسل او به نتیجه‌ی (۱) نوعی تعمیم شتاب‌زده است.

مجموع سه اشکال فوق، به گمان من، کفایت می‌کند تا در نتیجه‌ی اتخاذ شده توسط چنووث به نفع جنبش‌های خشونت‌پرهیز تردید کنیم.



### منابع

Chenoweth, Erica. “The Future of Nonviolent Resistance”. *Journal of Democracy*, vol. 31, no. 3, July 2020, pp. 69-84.

Chenoweth, Erica. *Civil Resistance: What Everyone Needs to Know*. New York: Oxford University Press, 2021.

Chenoweth, Erica & Shay, Christopher Wiley. *NAVCO 1.3 Codebook*. Last updated March 17, 2020. Harvard University. 2020.